

۸۷ مکررود نتیجه تضعیف و پیر روی است. باید بیشتر کـا ر
سازمانی مترجه تشکل و ایجاد سلولهای گاد رها و علنی
بدآور وسیع را ایجاد رابطه صحیح میان گاد رهای مخفی و علنی
باشد .

۸- این نکات در ارتباده با مشی و دید سازمان از مبارزه
و اعداد آن قرار دارد و به موارد تاکتیکی محدود نمیشود .

جبهه یا حزب

لازم است که نظر خود را در مورد یکی از بحثهای اخیر روی
جنبش ابراز کنیم و آن بحث حول مسئله وحدت و تشکیل مجمو
هائی تحت عنوان "جبهه ضد امپریالیست"، "جبهه آزاد پیختر"
و "جبهه واحد توده‌های" و نظائر آن برای انقلاب ایران است.
طرفداران این نظریه معتقدند که نیروهای انقلابی
و مترقی جامعه میبایست در این مرحله دست بوحدت اساسی
زدند و سازمان رهبرین کننده خلق را بوجود آورند . سازمانی
که با هماهنگ کردن حرکتهای مختلف نیروهای انقلابی،

انقلاب ایران را به ثمر برساند، رژیم شاه را سرنگون سازد،
 "حکومت دموکراتیک خلق" یا "دیکتاتور خلق" را حاکم

کرده و از این طریق به ساختمان سوسیالیسم دست یازد.

این جبهه فقط یک اتحاد سیاسی با شعارهای ضد

استبدادی و ضد امپریالیستی نیست بلکه وحدتی انقلابی،

سازمان رهبری کننده انقلاب است و هدف و شعارهای آن

از محدود و ضد استبدادی و ضد امپریالیستی (عام) خارج

شده و آلترناتیو آینده را عرضه میدارد. (۱) طرفداران

این نظر دچار دو اشتباه اساسی هستند. اولین اشتباه

و انحراف اساسی این نظریه در تحلیل و برداشته شدن از

انقلاب ایران نهفته است. طرفداران این نظریه عمدتاً

معتقدند که انقلاب اجتماعی ایران انقلاب دموکراتیک نوین

۱- عده‌ای صرفاً همکاری نیروهای مترقی بر سر مسائل خاص

را جبهه مینامند. صرف نظر از صحت یا عدم صحت اطلاق نام

جبهه به این نوع همکاریها باید تاکید کرد که این نوع جبهه

ها، جبهه رهبری کننده انقلاب نیست و یک توافق محدود و

مشروط برای حل مسائل خاصی است. این نوع همکاریها

بشرط حفظ اصول همواره مطلوب است. نقد ما در این

نوشته متوجه این نوع همکاریها نیست بلکه مربوط به برداشتی

خاص از جبهه در رابطه با رهبری انقلاب است. هواداران

"جبهه آزاد بیخش" و "جبهه واحد توده‌ای" و نظائر آن چنین

برداشتی را از جبهه دارند.

است، که این انقلاب د یکتاتوری د موکراتیک خلق را حاکم میسازد، که خلق برای جامعه سوسیالیسم را بارمغان آورد و ساختمان میکند. از آنجائیکه انقلاب ایران از سرنگونی رژیم استبداد و ارتجاعی شاه میگذرد و باز از آنجائی که نیروهای مختلف "خلق" بر سر این مسئله توافق دارند و خلق هم که از طبقات و اقشار مختلف (و یا نمایندگان آنها) تشکیل شده است، پس جبهه آزاد بیخ و خلق آن رسالت تاریخی را بعهده دارد که دیگران از آن پرولتاریا میدانند. در مورد د یکتاتوری د موکراتیک خلق و نظریه خلق پرستی در نوشته‌های دیگر نظر خود را ابراز داشتیم و اینجا بآن نمایی پردازیم، فقط اشاره میکنیم که در شرایط رشد سرمایه داری در جامعه و حاکمیت کامل اقتصادی و اجتماعی آن، در شرایط رسوخ کامل سرمایه به مناطق عقب نگه داشته شده جهان و دوره پایان استعمار و انجام انقلاب ضد استعماری، در دوران انقلاب سوسیالیستی، دیگر زمان ۱۹۰۵ و حتی ۱۹۴۹ سپری شده است و همانطور که انقلابات د موکراتیک باقی مانده مناسبات قبل از سرمایه داری را در یک جامعه می رویند، انقلابات آزاد بیخ از یک طرف و گسترش سرمایه داری به "مناطق دست نیافته" و جوش خوردن کامل سرمایه

و تکمیل پروسه در آمیختگی سیاسی - اجتماعی و اقتصادی آن در ابعاد جهانی از طرف دیگر، در سلاج جهان پس مانده گذشته رارفته و به زباله دانی تاریخ ریخته است. آشناری ناچیز در اشکال حکومتی برخی از کشورهای عقب نگه داشته شده آسیا یا آفریقا در مقایسه با وسعت و بعد جهانی پروسه نوق اساسا دیگر بحساب نمی آید. برخی اشکال حکومتی استبدادی (مانند ایران) که شبیه فرمهای سیاسی قبل از سرمایه داری است نه نتیجه آن مناسبات یا پس مانده مناسبات گذشته بلکه فرمهای مورد خواست سرمایه جهانی است.^۱ از این نقطه نظر از انقلاب اجتماعی ماهیتا "دموکراتیک"، از انقلاب دموکراتیک نوین و قدرتهای حاکمه خلقی سخن گفتن برگشت به عقب است.^۲ نظریه "خلقی"، اتحاد "خلقسی" و برگشت بعقب است (النظریه "خلقسی"، اتحاد خلقی و غیره در رهبر تحلیل و اظهار نظر مدافعین چنین پیروی در خالتصیابند. در این

۱ - اگر چه استبداد ایران و برخی حرکتهای حکومتی در استبداد آسیائی ریشه دارد ولی در مجموع در خدمت منافع امپریالیستی است.

۲ - در اجتماعاتی که ماقبل سرمایه داری هستند و جزو استثنائات می باشند شك نیست که امکانات مختلفی برای کسب قدرت و اتی توسط نیروهای مترقی وجود دارد و منظورمان نیز این استثنائات نیست. ما مسئله عمومی و قانون عام در ایران را بیان میداریم.

۹۱ نظریه "خلق" به نیروی یکپارچه تاریخساز بدل میشود، انقلاب خلقی و دیکتاتوری خلقی آن پذیرد و رهائیبخش است که بدون آن انقلاب ممکن نیست و اتحاد "خلق" کلیدی است که بهمه درهای بسته میخورد و آنها را میگشاید. این بینش و تحلیل خلقی با تجدید تولید در زمینه های مختلف مبارزه بیباک قدرت "یکپارچه" و "دوست داشتنی" و "ایدئو-آل" بدل میشود و شك نیست که در هر زمان و موقعیت چنین "رهبری عظیم تاریخسازی" را بوجود آوردن و تلفیق هر انقلابی است! از آنجائیکه این نظریه هنوز در جزئیات با این یا آن تحلیل مارکسیستی نبریده است و هنوز ماتریا-لیسم تاریخی را بقول و بنا بتصور خود قبول دارد، صورتها میپذیرد که خلقی از طبقات و اقشار مختلف است (اگرچه در کل و در اساس تحلیل خود این اصل را نفی میکند و یا از مضمون آن خالی میسازد) بنا بر این راه نجات اتحاد این اقشار و طبقات و غم این اتحاد همانطور که بزرگان گفته اند جبهه ضد امپریالیستی است. اگر پیروان این نظریه را بحال خود بگذاریم، آرام، آرام در ذهن و عمل مانند کسانی که خواب می بینند از این کوچه بآن کوی، از این مرز بآن مرز، و از زمان حال بگذشته بر میگردند و خود را در زمان پیش از جنگ جهانی اول و یا در جنگ ضد ژاپونی می یابند و

چنین میشود که هر جامعه‌ای برای آن‌ها نیمه مستعمره -
 نیمه فئودال است، هر انقلابی انقلاب دموکراتیک و هر
 جمعیتی خلق و هر اتحاد یا همکاری، "جبهه تند امپریا-
 لیستی" میشود. این رویاها با واقعیت امروز ایران و جهان
 ارتباطی ندارد بلکه مولود گذشته‌های سپری شده است.
 اشتباه دوم این نظریه برداشت غلط از مرحله امروز
 انقلاب، شرایط و آرایش نیروها و وظایف مرحله‌ای کمونیست‌ها
 است. اگرچه این اشتباه اساسا با تئورها و تئوریهای عمومی
 شان در ارتباط است لیکن لزوما با آنها یکی نیست. اشتباه
 دوم اینان بچند نکته متکی است. یک نکته اینکه اینان
 سازمانهای موجود را نمایندگان طبقات و اقشار مختلف می
 دانند و نه طرفداران منافع اقشار و طبقات مختلف. دیگر
 اینکه از مرحله مشخص تدارک انقلابی تحلیل درستی نداشته
 و اگرچه در بیان آنرا قبول میکنند و خود را مارکسیست می
 نامند لیکن وظیفه اساسی کمونیست‌ها یعنی نفوذ در میان
 پرولتاریا را با وظایف عمومی و دموکراتیک (غند استبدادی)
 کمونیست‌ها مخلوط کرده و حتی در تحلیل مشخص وظیفه
دوم را عمده دیده و با آن وظایف دیگر را میسنجند. یعنی
 برای آنان هدف، کار و شعارهای کمونیست‌ها با غیر
 کمونیست‌ها در این مرحله تفاوتی ندارد و مرحله تدارک انقلابی

را مرحله دموکراتیک انقلاب دانسته و در نتیجه وظیفه و شعار اساسی و عمده نیروهای کمونیست میدانند . و مقوله متفاوت مرحله انقلاب دموکراتیک (تحت تحلیل لنین در دوتاکیک ۰۰) و مرحله تدارک انقلابی را یکسان گرفته ، محدود کرده و معجون عجیبی از آن ساخته اند .

بر اساس این نکات نادرست یک سلسله استنتاجات نادرست دیگر و در نتیجه اشتباه نظری مهمی به بار میآید ؛ شعار وحدت نیروها در جبهه آزاد بیخشنمند امپریالیستی شعار اصلی این نظریه در برخورد به نیروهای اپوزیسیون میشود . این نظریه قبول ندارد که در مرحله تدارک نیروهای پیشرو انقلابی بنام و با نیروی طبقه سخن نمیگوید و بمیدان نیامده اند ، نمایندگ طبقه نیستند بلکه طرفدار و در خدمت طبقه اند ، از درون طبقه و از مبارزه توده های طبقه بیرون نیامده اند و قدرتشان حاصل شرکت و نیروی متشکل توده طبقه نیست بلکه با دانش انقلابی و شناخت از شرایط موجود به مدد تئوریهای انقلابی بمبارزه دست یافته و قدرتشان حاصل تلاش اقلیتی کوچک و پیشرو انقلابی برای پیشبرد امر انقلاب ایران است . بهترین اصطلاح برای این پیشروان ، اصطلاح روشنفکران یا انقلابیون در خدمت طبقه پرولتاریا است (البته روشنفکر پیشرو پرولتاریا با لفظی که اپورتونیستها

به سازمانهای انقلابی داده اند یعنی بخش روشنفکر یا
 روشنفکران فرق میکند . منظور آنان بیشتر وابستگی طبقاتی
 روشنفکران ، وابستگی خرد و بورژوازی است در حالی که
 منظور ما روشنفکر پیشرو پرولتاریا است، یعنی وابستگی به
 پرولتاریا ، هر چند که این وابستگی تا پیوستگی راه را زی را
 طی کند) . صرف نظر از انقلابیون کمونیست، نیروهای مترقی
 خرد و بورژوازی نیز وجود دارند که آنان نیز
 نه نمایندگی کل قشر و طبقه خود بلکه در خدمت خرد و بورژوازی
 هستند . تلاش همه این پیشروان نفسون بدون توده
 های طبقه خود و جوش خوری با آن باید باشد . تا زمانی
 که چنین پیوستگی انجام نگرفته باشد وحدت این سازمانها
 وحدت پیشروان با یکدیگر بنا طبقه بود ، جبهه ایسان جبهه
 پیشروان خارج از طبقه و بدون توده طبقه است . حال چنین
 وحدت برگزیده گرایانه چه دردی از انقلاب را دوا میکند
 وظیفه طرفداران فراخوانی "جبهه ضد امپریالیستی" است که
 باید بآن جواب داد . لابد یکی از جوابهایشان این خواهد
 بود (چون طرفداران این نظریه یک دست نیستند) که
 انقلاب دمکراتیک را با انجام برساند ، رژیم محمد رضا
 شاهی (تزاری) را سرنگون کند و تحت رهبری پرولتاریا انقلاب
 سوسیالیستی را آغاز و با تمام رساند . پس مرحله امروز مرحله

۹۵ تدارك انقلاب اجتماعی سوسیالیستی نیست بلکه همچون
۱۹۰۵ مرحله "انقلاب دموکراتیک" است. ما در مورد این
مسئله که چرا مرحله امروز مرحله تدارك انقلابی است نظر
خود را ابراز داشته ایم فقط اضافه میکنیم که در ۱۹۰۵ نیز
شرایط انقلابی (و نه فقدان آن) وجود داشته است.
سوسیال دموکراسی با توده پرولتاریا پیوند عمیق برقرار
کرده بود. نمایندگان جناحهای دیگر نیز با پشتوانه توده ای
خود وارد کارزار شده بودند، رژیم حاکم بشدت دچار تزلزل
شده بود و بالاخره شرایط سرمایه داری جهانی کمیتا و کیفیتا
و از نظر مرحله تاریخی با امروز متفاوت بود.
از این همه نتیجه میشود که شبیه سازی نه در عام و نه در
خاص با اوضاع ما وفق نمیدهد. در عام وفق نمیدهد چه
ایران در شرایط انقلاب دموکراتیک نیست و شرایط جهانی -
تاریخی به نفع انقلابات پرولتری تغییر یافته است. در خاص
وفق نمیدهد زیرا که برخلاف روسیه سوسیال دموکراسی با پایه توده های
شورشهای دهقانی و کارگری، نیروهای وسیع اپوزیسیون لیبرال...
در ایران وجود ندارد و مسئله ما نیمی از مسئله حکومت موقت
در یک دوران بحرانی نیست. (ما بار دیگر اشاره میکنیم که
شرایط عینی و ذهنی این دو جامعه متفاوت و شرایط جهانی
امروز اساسا با زمان انقلاب ۱۹۰۵ مختلف است. آرایش

طبقاتی و آرایس نیروهای سیاسی این جوامع نیز با یکدیگر
کاملاً فرق دارند) .

اگر جواب دیگری عرضه شود باید فکر کرد که منظور اصلی
نیروهائی که اینهمه از انقلاب و پرولتاریا صحبت میکنند واقعا
چیست؟ آیا خود میدانند که طرفداران پرولتاریا باید به
عنوان اساسی ترین وظیفه با پرولتاریا تماس برقرار کنند؟ آیا
خود میدانند که در شرایط وحشیانه حاکم نیروی انقلابیون
تا چه حد محدود است و چقدر میبایست میان کار انقلابی
و کار پرنام و نشان مجلسی فرفی گذاشت و بیهوده نیروئی را
در خدمتی بکار نیانداخت که بی حاصل باشد؟ و باز آیا خود
میدانند که هنوز سازمانها، تحلیلهای و سلاح تئوریک مبارزه خود
را صیقل نداده اند و هنوز سردرگمی تئوریک در جنبش وجود
دارد؟ در شرایطی که نیروهای پیشرو میبایست با همه
قدرت خود تماس و مبارزه بخاطر رسوخ در میان توده های
پرولتاریا را برگزینند تا حد پیشروان در "جبهه" انحراف از
هدف اصلی نیست؟ حال یک لحظه در نظر بگیریم که
سازمانهای موجود اپوزیسیون همه بدور هم جمع شده اند تا
پلاتفرمی برای جبهه متحد ضد امپریالیست طرحریزی کنند .

در اولین برخورد هر بیننده نکته سنجی پی میبرد که این مجموعه جدید فقط تجمعی کمی، جمعی ناهمگون و انبوه بیشکلی است. از کوچکترین انسجام سیاسی برخوردار نیست. بخشی از این جمع اساساً در مبارزه واقعی بوجود نیامده است. هیچ بحث وسیع و خلاق در زمینه تئوریک میان بهترین و پیشروترین و انقلابی ترین سازمانهای این مجموعه وجود نداشته است. در واقع تجمع، تجمعی با همه ای، نه در مبارزه بلکه در کنار مبارزه است. مواضع اصولی هر دسته چنان با دیگر در تضاد است که کوچکترین وجه تشابهی بجز برخی اصطلاحات در آن نمیتوان دید. این جمع چگونه پلاتفرم "جبهه واحد توده ای" میتواند تهیه کند؟ بر اساس کدام پراتیک یا هماهنگی تئوریک؟ تازه اگر تیزبینی از اکثر این سازمانهای اپوزیسیون سؤال کند که شما که هستید، چه جوابی میتوانید بدهند؟ چنین جبهه ای در همان ابتدا تشکیل محکوم به نابودی است. هیچ وظیفه انقلابی را نمیتوان انجام دهد و تازه سنک راه نیروها در مرحله تدارک نیز خواهد بود. ما معتقدیم که در مرحله سخت و پیچیده "تدارک انقلابی" سازمان مارکسیستی وظیفه متعددی را به عهده دارد. اما وظیفه اصلی سازمان گذار پیروزمند از این مرحله و ساختمان حزب طبقه از درون مبارزات توده ای کارگری

است. و غنائف دیگر همکاری و کمک به مبارزات اقشار و طبقات دیگر ضد رژیم، تبلیغ سیاست خود در این مبارزات و تقویت جنبش عظیم ضد رژیمی و ضد امپریالیستی است. همه وظایف دیگر بدور محور و وظیفه اصلی انجام میپذیرد و نتیجتاً و عملاً به نسبت آن ثانوی هستند. برای سازمانی که در برگیرنده تعدادی از کمونیستهای ایران است وظیفه اساسی شرکت در مبارزه زحمتکشان و بالاخص پرولتاریا، آگاهی بخشیدن و بسیج و تشکیل این توده ها است. برای چنین سازمانی "مردم" معنای خاصی دارد و "مردم" مورد نظر او زحمتکشان است. میگوئیم "مردم" مورد نظر او و نه مردم به معنایی که بورژواها و خرد بورژواها از آن نام میبرند. همچنین است مسئله "خلق" برای کمونیستها خلق یکپارچه در مبارزه طبقاتی معنا ندارد. خلق در برگیرنده اقشار و طبقات مختلف است و مارکسیستها در میان این اقشار و طبقات بخاطر قرارگاه تاریخی و رسالت پرولتاریا در خدمت پرولتاریا هستند. مارکسیستها معتقدند که تنها یک طبقه اجتماعی رسالت رهائی انسانیت را بعهده دارد و اگر خلق پرستان صادق باشند میبایست برای رهائی خلق در خدمت مبارزات پرولتاریا قرار

گیرند چه آزادی بشریت به آزادی پرولتاریا بسته است و هر نوع خلق پرستی، تار کردن این افق، کند کردن این سلاح برنده رهایی است. از این رو و تشها از این رو است که ما خلق یکپارچه نمیشناسیم. برای هر طبقه و قشری رسالت اجتماعی متفاوت از دیگری (یا عدم رسالت) قائلیم و در این میان هدف فعالیتها و تبلیغاتمان بطور خاص پرولتاریا است. خلق پرستان در عشقشان به خلق این اصل را نفی میکنند، با دفاع از خلق، همپایی با پرولتاریا را ثانوی میسازند و از آنجائی که مجموعه خلق رسالت رهایی ندارد، با مقدم کردن آن رسالت پرولتاریا را غیر مستقیم نفی میکنند. فرق ما با دوستان خلق تنها این نیست که آنان تحلیل های طبقاتی را رد میکنند، بلکه ضمناً این است که (عملاً) با اختصاص نیرو و خدمت امری بی رسالت، تمرکز نیرو را در زمینه ضروری و تاریخی جلو میگیرند و خلق دوستیشان بضرر پرولتاریا و در نتیجه بضرر خلق، خلقها و بشریت تمام میشود. اینجاست که خلق دوستان ناد رستی بینش خود را بر ملا میسازند و در خدمت بخش دیگری از اجتماع بجز پرولتاریا قرار میگیرند. در شرایط امروز و با این آحاد فکری و وظیفه سازمانی کمونیستی نه بوجود آوردن "جبهه خلقی" بلکه زنج خود و حفظ

پرنسیب‌ها در جهت تاریخی - انقلابی خود است. اگر

قبول کنیم که مرحله کنونی مرحله تدارک انقلابی است و اگر

بپذیریم که وثیفه اساسی سازمان انقلابی کمونیستی در این

مرحله زمینه سازی و ساختمان تشکیلات وسیع طبقه کارگر است

(با توجه باینکه تبلور اراده پرولتاریا حزب است و از آنجائی

که تشکیلات انقلابی پرولتاریا فقط شکل حزب را ندارد بلکه

سندیکاها و شوراهای انقلابی کارگران را نیز شامل می‌شود

ما لفظ تشکیلات انقلابی را صحیح تر و همه جانبه تر تشخیص

دادیم (۰) تشکیلات و حزبی که از درون مبارزات طبقه پرولتور

اساسی بدست توده های آگاه طبقه بوجود آمده و حاملین

آن نیز نه سامانی شبیه مرکزیت سنتی احزاب باصلاح کمو -

نیست، بلکه توده های پرولتاریا هستند. بنابراین باید

پذیرفت که حرکت مستقل کمونیستها در این راه و تمرکز قدرت

و نیرو در جهت این هدف، اهمیت اساسی و درجه اول دارد.

تنها پیمرازگزار از این مرحله است که نوعی وحدت محدود عملی با

سازمانهای دیگر صرفاً بدور برنامه نظری و عملی خاصی و نه رهبری

انقلاب اهمیت مییابد. تنها زمانی که بدست گرفتن قدرت مطرح

است و پرولتاریای متشکل و آگاه و انقلابی با تشکیلات خود اعلام وجود

کرده است میتوان از وحدت محدود عملی با سازمانهای دیگر صحبت

کرد. سازمان انقلابی کمونیستی تا آن زمان عضوگیری میکند و

نیروی خود را گسترش میدهد، ساخت تشکیلاتی - سیاسی
خود را در پراتیک انقلابی از کثافت‌های خرد و بورژوازی پاک
میسازد، سلاح تئوری انقلابی پرولتاریائی و تحلیل‌های خود
را صیقل میدهد، نفوذ مستقل خود را در میان پرولتاریا افزون
میسازد مبارزات کارگری را اعتلاء میدهد و آماره‌ترین عناصر را متشکل
میگرداند تا بتواند به مرحله‌ای خود برسد (الکرنوع "جبهه قبل از
"حزب" یعنی منحرف ساختن این روند انقلابی - تاریخی
یعنی پراکنده کردن نیروی عناصر انقلابی کمونیست، یعنی
متوجه کردن کمونیست‌های متشکل به موفقیت‌های در زمینه‌های
غیر پرولتری و دلخون کردن آنان و غافل کردنشان از موفقیت
واقعی و نهائی - نتیجه آخرین این انحرافات بی اثر ساختن
کوشش کمونیست‌ها در نبرد طبقاتی و خلق گرائی و افتادن بدام
"انقلابات خلقی" (در واقع انقلابات تحت رهبری خرد و بورژوا
- زی بی رسالت مثلا الجزیره) است. حتی هر نوع همکاری
نیروهای ضد رژیم و ضد امپریالیستی برای مبارزه با فاشیسم
و امپریالیسم نیز باید با احتیاط کامل و محاسبه موضع نیرو
های کمونیست در این همکاری بعمل آید. در عین حال کمونیست
ها بکوشش خود برای زیرسازی جنبش کمونیستی بطور اساسی

۱- ما در مورد شیوه انجام این وظائف و نقش مبارزه مسلحانه
در آن در صفحات پیش توضیح داده ایم.

۱۰۲ اراده میدهند . عمده توجه و سمت اساسی فعالیت
کمونیستها همواره باید متوجه کار مشخص کمونیستی باشد .
هر حرکت دیگری جنبش نوین کمونیستی ایران را منحرف‌ساز
و باید از آن اجتناب شود . وظیفه مبرم ، عمده و اساسی
هر کمونیست و سازمان کمونیستی در هر شرایطی کوشش
جهت بوجود آوردن حزب کمونیست است .

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

چاپ اول تابستان ۵۶

چاپ دوم بهار ۵۶